نگاه

گفتاری از قاسمعلی فراست در سوگ رضا امیرخانی

نویسنده‌ای با لبخند همیشگی



قاسمعلی فراست از رضا امیرخانی نه‌فقط به‌عنوان یکی از نویسندگان برجسته داستان‌نویسی معاصر ایران، بلکه به‌عنوان دوستی یاد می‌کند که مهربانی، سعه‌صدر و لبخند همیشگی‌اش در خاطر اطرافیان باقی خواهد ماند؛ نویسنده‌ای که به گفته او، هم در داستان‌نویسی توانمند بود و هم در زندگی شخصی، انسانی شریف و خوش‌مرام به شمار می‌رفت. فراست به «ایسنا» گفت: «اگر بخواهم از میان نویسندگان معاصر داستان‌نویسی ایران چند نفر را نام ببرم، بی‌تردید رضا امیرخانی یکی از آنهاست؛ هم به دلیل تکنیک و توانایی داستان‌نویسی و هم به لحاظ سلامت نفس، دل پاک، مرام، مهربانی و سعه‌صدری که در برخورد با اطرافیانش داشت؛ چه کسانی که می‌شناخت و چه افرادی که آشنایی قبلی با آنها نداشت. وقتی آثار امیرخانی را می‌خوانم، احساس می‌کنم لایه‌های پنهانی در آنها وجود دارد که دوباره مرا به سراغشان می‌کشاند تا بار دیگر بخوانمشان.

از سوی دیگر، افتخار داشتم سال‌ها با او رفاقت نزدیکی داشته باشم؛ در سفرها، کوهنوردی‌هایی که می‌رفتیم و دورهمی‌هایی که با یکدیگر داشتیم. اگر قرار باشد از میان نویسندگان معاصر ایران یک نفر را به‌عنوان نویسنده‌ای قدرتمند و در عین حال انسانی خوب و شریف معرفی کنم، آن فرد رضا امیرخانی است». فراست با اشاره به حساسیت و وسواس حرفه‌ای امیرخانی در داستان‌نویسی گفت: «امیرخانی نویسنده‌ای بسیار حرفه‌ای بود و تا زمانی که هم در انتخاب و دریافت سوژه و هم در شیوه پرداخت و ساختار داستان به مرحله مورد نظرش نمی‌رسید، دست به نوشتن نمی‌برد. به گمان من، حتی اگر درباره این دو واقعه جنگ ۱۲ و ۴۰روزه نیز چیزی می‌نوشت، پس از چند بار بازخوانی ممکن بود احساس کند هنوز نتوانسته آن حسی را که می‌خواسته به مخاطب منتقل کند، به‌درستی در نوشته‌اش بازتاب دهد. در چنین شرایطی متن را نگه می‌داشت تا با بازآفرینی و چندباره‌نویسی، بتواند احساس و منظورش را به شکلی منتقل کند که هم به درد مردم بخورد و هم ساختار داستانی آن قابل دفاع باشد».

فراست همچنین به ویژگی‌ای اشاره کرد که ظاهرا بیش از هر چیز از این نویسنده در ذهنش باقی مانده است؛ لبخندی که حتی در موقعیت‌های دشوار هم از چهره‌اش کنار نمی‌رفت و گفت: «لبخند همیشگی امیرخانی نخستین تصویری است که با شنیدن نامش در ذهنم زنده می‌شود. بارها دیده بودم کسی با او درباره ادبیات یا موضوعات دیگر بحث و حتی بگومگو می‌کرد، اما او به‌جای واردشدن به مجادله، لبخند می‌زد و سکوت می‌کرد. گاهی هم اگر پاسخی می‌داد و احساس می‌کرد طرف مقابل چندان اهل شنیدن نیست، سکوت می‌کرد، لبخند می‌زد و از کنار ماجرا می‌گذشت. او سعه‌صدر بسیار زیادی داشت و این ویژگی را در برخوردهای مختلفش می‌شد دید». فراست در پایان، با اشاره به فقدان این نویسنده، گفت: «به نظرم باید به ادبیات ایران تسلیت گفت. اگر بخواهم از میان نویسندگان معاصر و نسل جدید داستان‌نویسی ایران چند نفر را نام ببرم، رضا امیرخانی بی‌تردید یکی از آنهاست؛ نویسنده‌ای که هم در آثارش و هم در منش و رفتار شخصی‌اش ویژگی‌های ارزشمندی داشت».

نویسنده‌ای که از متن زندگی می‌نوشت

رضا حمیدی

مرگ بعضی آدم‌ها، پایان یک زندگی است و مرگ بعضی دیگر، آغاز دوباره خواندن و اندیشیدن به آثاری که از خود به یادگار گذاشته‌اند. درگذشت رضا امیرخانی، نویسنده‌ای که سال‌ها با کلمه زیست و از دریچه ادبیات به تماشای جامعه، انسان و تحولات زمانه نشست، از جنس فقدان دوم است؛ فقدانی که نه‌فقط جامعه ادبی، بلکه حافظه فرهنگی ایران را به تأملی دوباره درباره نسبت نویسنده و روزگار فرامی‌خواند. امیرخانی از آن دست نویسندگانی نبود که صرفاً قصه بگویند و خواننده را در جهان ساخته‌وپرداخته خویش رها کنند. او می‌خواست از خلال قصه، پرسشی را پیش‌روی مخاطب بگذارد؛ پرسشی درباره هویت، ایمان، آرمان، تعلق، قدرت، سنت و تجدد. در آثار او، داستان تنها ظرف روایت نبود؛ بستری بود برای مواجهه با تناقض‌های انسان ایرانی؛ انسانی که میان گذشته و آینده، باور و تردید، آرمان و واقعیت و خواستن و نتوانستن، همواره در جست‌وجوی معنای خویش است. «منِ او» را می‌توان از مهم‌ترین نشانه‌های این جهان ادبی دانست؛ اثری که با بهره‌گیری از ظرفیت‌های روایت، خاطره و تاریخ، توانست مخاطبان گسترده‌ای را با خود همراه کند. «ارمیا»، «بیوتن»، «قیدار» و «رهش» نیز هر یک به‌گونه‌ای دیگر، دغدغه‌های فکری و اجتماعی نویسنده را بازتاب می‌دهند.

امیرخانی در این آثار نشان داد که می‌توان از دل مسائل بومی و تجربه‌های ایرانی، روایتی ساخت که از مرزهای جغرافیا فراتر رود و با پرسش‌های عام انسانی پیوند بخورد. اما اهمیت او تنها در داستان‌نویسی خلاصه نمی‌شد. در سفرنامه‌هایی چون «جانستان کابلستان» و «داستان سیستان»، نویسنده از خلوت جهان داستان بیرون می‌آید و به متن واقعیت قدم می‌گذارد. او مشاهده می‌کند، می‌پرسد، مقایسه می‌کند و گاه با صراحتی بی‌تعارف، برداشت خود را از جامعه و مناسبات آن بیان می‌کند. در «نیم‌دانگ پیونگ‌یانگ» نیز کنجکاوی اجتماعی و میل به کشف جهان‌های متفاوت، به تجربه‌ای روایی تبدیل می‌شود. این وجه از شخصیت ادبی او نشان می‌دهد که برای امیرخانی، نوشتن صرفاً نشستن پشت میز و آفرینش جهان‌های خیالی نبود؛ نوعی حضور در جهان و مسئولیت در برابر آن بود. شاید یکی از وجوه متمایز امیرخانی، نپذیرفتن مرزبندی‌های ساده و آماده بود. او در عین تعلق به منظومه‌ای از باورهای فکری و فرهنگی، از نقد و پرسش فاصله نمی‌گرفت. همین ویژگی، آثار و مواضع او را در معرض موافقت‌ها و مخالفت‌های جدی قرار می‌داد. اما ادبیات، اگر قرار باشد زنده و اثرگذار بماند، به نویسندگانی نیاز دارد که مخاطب را به اندیشیدن وادارند، نه آنکه صرفاً بر پسندهای رایج او مهر تأیید بزنند. اکنون که امیرخانی پس از ماه‌ها دست‌وپنجه نرم‌کردن با پیامدهای سانحه سقوط پاراگلایدر، از میان ما رفته است، باید بیش از هر چیز به میراث مکتوب او اندیشید. فقدان یک نویسنده را نمی‌توان با شمار کتاب‌های منتشرشده یا پیام‌های تسلیت اندازه گرفت. معیار واقعی، میزان حضوری است که آثارش در ذهن و زبان نسل‌های بعدی خواهند داشت.

ادبیات ایران نویسنده‌ای را از دست داده است که می‌توان با او اختلاف‌نظر داشت، آثارش را نقد کرد و حتی با برخی داوری‌هایش موافق نبود؛ اما نمی‌توان سهم او را در پویایی داستان‌نویسی معاصر نادیده گرفت. آدمی می‌رود، اما کلمه، اگر از جان برخاسته باشد، در تقویم مرگ نمی‌گنجد. رضا امیرخانی رفته است؛ اما جهان داستانی او همچنان پیش‌روی ماست؛ جهانی که باید آن را خواند، سنجید، نقد کرد و از نو درباره‌اش اندیشید. شاید این، شایسته‌ترین ادای احترام به نویسنده‌ای باشد که زندگی را بهانه نوشتن و نوشتن را شیوه‌ای برای فهم زندگی قرار داده بود.

پیام تسلیت رئیس‌جمهوری در پی درگذشت زنده‌یاد رضا امیرخانی

رئیس‌جمهور در پیامی درگذشت نویسنده خلاق، متعهد و صاحب‌سبک، زنده‌یاد رضا امیرخانی را تسلیت گفت. دکتر پزشکیان در پیام تسلیت درگذشت زنده‌یاد رضا امیرخانی، فقدان او را ضایعه‌ای برای جامعه فرهنگی و ادبی و دوستداران ادبیات داستانی کشور عنوان کرد و افزود: ایشان از نویسندگانی بود که با نگاه ژرف به انسان و جامعه، زبانی خلاق و روایتی متفاوت، افق‌های تازه‌ای در داستان‌نویسی معاصر گشود. رئیس‌جمهور تصریح کرد که بی‌تردید نام و آثار او در تاریخ ادبیات معاصر این مرز و بوم ماندگار خواهد بود و نسل‌های آینده نیز از اندیشه، خلاقیت و میراث فرهنگی او بهره خواهند برد. متن پیام رئیس‌جمهور به شرح زیر است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

درگذشت نویسنده خلاق، متعهد و صاحب‌سبک، زنده‌یاد رضا امیرخانی، ضایعه‌ای برای جامعه فرهنگی و ادبی کشور و دوستداران ادبیات داستانی کشور است. ایشان از نویسندگانی بود که با نگاهی ژرف به انسان و جامعه، زبانی خلاق و روایتی متفاوت، افق‌های تازه‌ای در داستان‌نویسی معاصر گشود. آثار ماندگاری چون «داستان سیستان»، «ارمیا»، «منِ او»، «بیوتن» و «قیدار» تنها روایتگر رویدادها و شخصیت‌ها نبودند، بلکه بستری برای تأمل در مفاهیمی چون ایمان، عشق، هویت، جوانمردی، مسئولیت‌پذیری و تعلق اجتماعی فراهم آوردند. او با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبان فارسی و پیوند ادبیات با مسائل و دغدغه‌های جامعه، توانست با نسل‌های مختلف خوانندگان ارتباط برقرار کند و جایگاهی متمایز در حافظه ادبی این سرزمین به دست آورد. بی‌تردید، نام و آثار او در تاریخ ادبیات معاصر این مرز و بوم ماندگار خواهد بود و نسل‌های آینده نیز از اندیشه، خلاقیت و میراث فرهنگی او بهره خواهند برد. اینجانب درگذشت این نویسنده فرهیخته را به خانواده محترم ایشان، جامعه نویسندگان و اهالی فرهنگ و ادب و همه دوستدارانش تسلیت می‌گویم و از درگاه خداوند متعال برای آن فقید سعید رحمت و آمرزش و برای بازماندگان صبر و سلامتی مسئلت دارم.

مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهوری اسلامی ایران

رضا امیرخانی پس از یک‌سال ناهوشیاری درگذشت

بیداری از یک خواب طولانی



شرق: در روزهای ابتدایی آذرماه سال گذشته خبری بهت‌آور درباره رضا امیرخانی منتشر شد؛ او در جریان پرواز با پاراگلایدر در دماوند دچار سانحه شده و در شرایطی ناپایدار به بیمارستان منتقل شده بود. تقریبا یک سال پس از آن اتفاق، امیرخانی صبح دوم آذرماه از دنیا رفت. در طول این مدت، به دلیل آسیب شدید مغزی و ضربه واردشده به سرش، در وضعیت ناهوشیاری قرار داشت و در روزهای اخیر درگیر عفونت شدید ریه هم شده بود.

امیرخانی نویسنده‌ای پرکار بود و هم در زمینه داستان‌نویسی و هم در عرصه غیرداستانی به نوشتن می‌پرداخت. او در سال ۱۳۵۲ در تهران متولد شده بود و به نسلی تعلق داشت که کودکی و نوجوانی‌شان در فضای پرهیجان و پر از اتفاق پس از انقلاب سپری شد و احتمالا این فضا در شکل‌گیری شخصیت او در آن سال‌ها تأثیر زیادی به جا گذاشته بود. امیرخانی پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه، برای تحصیل در رشته مهندسی مکانیک در دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد، اما علاقه‌اش به ادبیات و همچنین دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی‌اش، او را به سمت نویسندگی سوق داد. در کارنامه امیرخانی آثار متنوعی در فرم‌های مختلف نوشتاری دیده می‌شود. او چندین رمان، مجموعه‌داستان، سفرنامه، جستار و مقاله نوشت و در هر یک از این عرصه‌ها به بیان دغدغه‌هایش پرداخت.

امیرخانی به‌صورت جدی در میانه دهه هفتاد فعالیت‌های ادبی‌اش را آغاز کرد و همواره از پرمخاطب‌ترین نویسندگان ادبیات انقلاب و جنگ به شمار می‌رفت. او در آثارش به‌خصوص به مضامینی همچون سنت، مذهب، سیاست و مدرنیسم توجه داشت. همچنین رسم‌الخطی به‌خصوص داشت و به‌کرات از بازی‌های زبانی و معانی و شکل‌های گوناگون کلمات استفاده می‌کرد. امیرخانی در طول سال‌های فعالیتش جوایز متعددی به دست آورد. در سال ۱۳۹۷ برنده جایزه سی‌وششمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در بخش ادبیات شد و به‌جز این، برگزیده جشنواره آثار ۲۰ سال دفاع مقدس و جایزه ادبی جلال آل‌احمد شده بود.

«ارمیا» نخستین رمان بلند رضا امیرخانی است که اولین بار در سال ۱۳۷۴ منتشر و با استقبال خوبی روبه‌رو شد و جوایزی برای او به همراه آورد. رمان «ارمیا» از جمله آثار رضا امیرخانی درباره دفاع مقدس است و مانند بسیاری دیگر از آثاری که در این زمینه منتشر شده‌اند، به شرح زندگی آدم‌ها در دوران پس از جنگ پرداخته است. ارمیا شخصیت اصلی این داستان است که پس از بازگشت از میدان نبرد و نیز شهادت دوست صمیمی‌اش، مصطفی، دچار تضاد و تناقض‌هایی می‌شود که منجر به دوری او از جامعه و مردم می‌شود. این داستانی است که به سال‌های پایانی جنگ هشت‌ساله پرداخته و فضای پس از جنگ نیز در آن به تصویر کشیده شده است. او جوانی دانشجو است که در خانواده‌ای مرفه متولد شده و برخلاف خانواده‌اش علاقه زیادی به جهاد و حضور در جنگ دارد و از این‌رو به‌رغم مخالفت‌های خانواده‌اش به جبهه می‌رود. او دانشجوی مهندسی عمران است اما دغدغه‌اش نسبت به پایداری و جنگ سبب می‌شود حضور در جبهه را به تحصیل ترجیح دهد. در زمستان ۶۶ او برای اعزام به جنگ از طریق مسجدی در جنوب شهر اقدام می‌کند و زمان ثبت‌نام با مصطفی آشنا می‌شود که رزمنده‌ای است که از جنوب تهران آمده است. ارمیا و مصطفی دوره آموزشی را کنار یکدیگر سپری می‌کنند و سپس هر دو به جنگ اعزام می‌شوند. آنها در دوره‌ای پرتلاطم و بحرانی به هم نزدیک می‌شوند و دوستی عمیقی میانشان شکل می‌گیرد و چالش‌های پیش‌رویشان را در سایه رفاقت با هم پشت سر می‌گذرانند. اما آنچه سیر حوادث داستان را به مسیر دیگری می‌برد، اتفاقی است که در واپسین روزهای جنگ رخ می‌دهد و سیر امور را زیرورو می‌کند. با پایان جنگ، ارمیا به خانه بازمی‌گردد اما با فضای پیرامونی و آدم‌ها احساس فاصله می‌کند. او درگیر تضادهای زیادی می‌شود و سرانجام تصمیم می‌گیرد از شهر فاصله بگیرد و به جنگل‌های شمال برود تا شاید در آنجا آرامشش را بازیابد.

«منِ او» عنوان رمان دیگری از امیرخانی است و روایتی است از خانواده‌ای متمول و اصیل با نام فتاح. شخصیت اصلی این رمان علی فتاح نام دارد که در بخش‌هایی از رمان روایت داستان را هم او پیش می‌برد. او نوه یک تاجر و صاحب کوره آجرپزی است. پدرش در سفری کاری به باکو به قتل رسیده و مرگ پدر به مرور خانواده را دچار بحران کرده است. در این میان، علی که نوجوانی مذهبی، سربه‌زیر و نجیب است، عاشق دختری به نام مهتاب می‌شود. او دختر خردسال نوکرشان و خواهر صمیمی‌ترین دوستش، کریم، است. دست بر قضا مهتاب نیز دل به علی بسته و این عشقی دوسویه است که البته هیچ‌گاه به وصال و ازدواج نمی‌رسد. عشق در این رمان در بستری از سیاست و عرفان شکل می‌گیرد و در جایی از رمان، به استقلال الجزایر در کنار انقلاب ایران اشاره می‌شود. داستان در سال‌های پیش از انقلاب می‌گذرد و نویسنده توانسته است به‌خوبی از پس توصیف تهران آن زمان و لحن مردم آن دوره بربیاید. بخش دوم این رمان، در پاریس روایت می‌شود؛ یعنی شهری که خواهر علی و مهتاب برای رهایی از کشف حجاب به آن سفر می‌کنند. علی هم که پس از مرگ صمیمی‌ترین دوستش، کریم، کاملا تنها شده، پس از مدتی به آنها می‌پیوندد. بخش پایانی داستان هم به بازگشت از فرانسه مربوط است و حالا با تهران پس از جنگ سروکار داریم.

رضا امیرخانی «بیوتن» را در پیوند با «ارمیا» نوشت. این رمان، داستان سفر ارمیا به آمریکاست. ارمیا در دوران پس از جنگ در قطعه شهدای بهشت زهرا با دختری به نام آرمیتا آشنا شده که ساکن آمریکاست و برای انجام مطالعه‌ای درباره قطعه شهدا به ایران آمده است. این دیدار، مقدمه‌ای می‌شود برای ازدواج این دو و سفر ارمیا به آمریکا. داستان در ادامه به شرح مشکلات و مسائل ارمیا در آمریکا پرداخته است؛ از برخوردهای نامناسب نیروهای امنیتی تا مشکلات ارمیا در ارتباط‌گرفتن با دوستان و آشنایان آرمیتا که کاملا آمریکایی شده‌اند. ارمیا و آرمیتا با وجود تمام مشکلاتی که در درک رفتارها و ارزش‌های یکدیگر دارند، در روز عید فطر، به‌صورتی غیرمتعارف با هم ازدواج می‌کنند. تنها یک روز پس از ازدواج این دو، برای یکی از همسایه‌های آرمیتا با نام سوزی اتفاقی رخ می‌دهد و ماجرایی تازه در رمان شکل می‌گیرد. سوزی در یک کاباره کار می‌کند و به خاطر کارش تحقیر شده است و حالا به‌طور ناگهانی گم شده و ردی از او نیست. ارمیا به جست‌وجوی سوزی می‌رود و بعد از آنکه مدت‌ها دنبالش می‌گردد، سرانجام او را در یک پارک پیدا می‌کند. سوزی البته مرده است و در واقع جسدش پیدا می‌شود. او خودش را از یک درخت حلق‌آویز کرده. اما این همه ماجرا نیست. چند روز پس از این اتفاق، دادگاه ایالتی ارمیا را احضار می‌کند و او تازه می‌فهمد که متهم به قتل سوزی است. شواهد زیادی در پرونده علیه ارمیا وجود دارد و او در وضعیت بغرنجی قرار می‌گیرد. در مقابل، ارمیا تلاشی برای تبرئه خودش انجام نمی‌دهد و این موقعیت دشوار را آزمونی از طرف خدا می‌داند. سرانجام و به‌رغم همه تلاش‌هایی که آرمیتا می‌کند، ارمیا به‌عنوان مجرم معرفی می‌شود و به آرزوی خودش یعنی پیوستن به یارانش در قطعه چهل‌وهشت می‌رسد. این کتاب در جشنواره آثار ۲۰ سال دفاع مقدس برگزیده شد و در اولین دوره جشنواره مهر و دومین جشنواره دفاع مقدس مورد تقدیر قرار گرفت.

رمان «از به» اثر دیگری از امیرخانی است که در سال ۱۳۸۰ با موضوع دفاع مقدس منتشر شد. این رمان سرگذشت شخصیت‌های یک روایت است که در قالب چهل‌وهفت نامه از طرف عده‌ای از شخصیت‌های داستان به گروهی دیگر از شخصیت‌ها شکل گرفته است. راوی این داستان، خلبان جانبازی است که به‌رغم اینکه هر دو پایش را از دست داده، همچنان عاشق پرواز است. «از به» از این نقطه شروع می‌شود و با نامه‌نگاری‌های خلبان و همسر و دوستانش پیش می‌رود. در بین این نامه‌ها، نامه‌های خصوصی‌ای وجود دارد که مسیر تازه‌ای در حوادث رمان به وجود می‌آورد. امیرخانی در این رمان نیز از منظری متفاوت به دوران جنگ و بازماندگان آن پرداخته است.

«قیدار» یکی دیگر از آثار مشهور امیرخانی است. این رمان در تهران قدیم روایت می‌شود و روایتی است از فضای لوطی‌گری آن دوران. امیرخانی گفته بود «قیدار» در حقیقت برداشتی آزاد از جهان‌پهلوان تختی است. این رمان به شرح زندگی مردی اهل تهران پرداخته که صاحب گاراژی با چندین ماشین سنگین است. امیرخانی در اینجا خواسته آن فضا را بازسازی کند تا از فراموشی ارزش‌های دوران سپری‌شده جلوگیری کند. شخصیت اصلی داستان، جوانمردی است که در پی گمنامی است و نماینده ارزش‌هایی است که به مرور زمان رنگ باخته‌اند. «قیدار» در ۹ فصل نوشته شده و در هر فصل یک داستان روایت شده است.

«ناصر ارمنی»، «نیم‌دانگ پیونگ‌یانگ»، «ره‌ش»، «نشت نشا»، «داستان سیستان»، «مردی که تا پیشانی در اندوه فرورفت» و «سرلوحه‌ها» عناوین برخی دیگر از آثار امیرخانی است که برخی‌شان بارها تجدید چاپ شده‌اند.

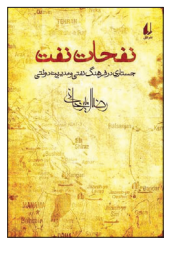

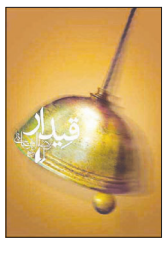






روایت



رضا امیرخانی
و مسئله مقاومت در نوشتن
ادبیات طرح پرسش است

شرق: رضا امیرخانی معتقد بود نویسندگی با طرح پرسش آغاز می‌شود. این نویسنده فقید در نشست انجمن «عصر داستان» گفته بود طرح پرسش برای شروع یک داستان بسیار مهم است و چیزی که تفاوت نویسنده‌ها را می‌سازد، نوع نگاه آنها به اطراف و طرح سؤالاتشان است. نویسنده رمان «منِ او» همچنین یکی از مهارت‌های نویسندگی را که پس از سال‌ها تجربه یاد گرفته است، این نکته می‌داند که بدانیم یک قصه را از کجا شروع کنیم: «یک بار یک سال قصه‌ای را نوشتم، بعد که خواستم برای خانواده‌ام بخوانم، آنها گفتند این داستان به ما چه ربطی دارد؟». از این پرسش فهمیدم مخاطب من آنها نیستند، بلکه مخاطب من افراد ۱۸ تا ۲۸ سال هستند. فاصله سنی آنها با پایان جنگ حدود ۱۳ سال است. بنده خودم متولد ۵۲ هستم و نسبت به کودتای ۲۸ مرداد هیچ حسی ندارم». از نظر امیرخانی ادبیات باید مسئله‌محور باشد؛ او توجه به اصل آگاهی نویسنده نسبت به دغدغه نسل امروز را مهم می‌خواند و معتقد بود: «باید مخاطبمان را بشناسیم و بدانیم دغدغه‌اش چیست. برای من مهم است که بدانم مخاطب ۱۸ساله من چه می‌خواهد. در نویسندگی به سراغ آن سؤال‌هایی که برایش جواب دارید نروید، سعی کنید سؤال را بفهمید و سعی کنید در حین نوشتن به آن برسید. چهار حالت بیشتر نداریم؛ نویسنده یا درباره چیزهایی که هم خودش آنها را دیده و هم مخاطب، می‌نویسد؛ در این حالت چیزی شبیه روزنامه‌نگاری می‌شود که خلاقیت در آن کمتر است. یا درباره چیزی می‌نویسد که خودش آن را دیده اما مخاطبش خیر، یا خودش آن اتفاق را ندیده اما مخاطبش آن را دیده است و حالت چهارم این‌گونه است که نویسنده درباره چیزی می‌نویسد که مخاطب و نویسنده هر دو آن را ندیده‌اند، به نظر من بهترین جایی که خلاقیت در آن اتفاق می‌افتد حالت چهارم است».

امیرخانی با تأکید بر اهمیت طرح پرسش برای شروع یک داستان گفته بود: «امروز سؤالاتی که گلشیری، نادرپور، جلال آل‌احمد و... خلق کردند، مهم است، نه شخصیت‌پردازی و فضاسازی آنها. چیزی که تفاوت نویسنده‌ها را می‌سازد، نوع نگاه آنها به اطراف و طرح سؤالشان است. حواسمان نیست که در حال فاصله‌گرفتن از سؤالات هستیم، گاهی سؤالات فرزندانم را نمی‌شناسم. فراموش نکنیم که در نهایت تولیدکننده یک محصول هستیم، این تولید باید بر مبنای نیاز باشد». این نویسنده با تأکید بر اینکه اگر دچار کمال‌گرایی شدید نمی‌توانید چیزی بنویسید، گفت: «من «ارمیا» را ۱۸ سال قبل نوشتم، فکر می‌کردم نخستین کسی هستم که دارم درباره این موضوع که به اهمیت جنگ اشاره می‌کند می‌نویسم، دچار این جهل بودم که دیگران هم به این موضوع می‌پردازند. سؤال من در زمان نوشتن این کتاب این‌طور مطرح شد؛ روزی چند میهمان به خانه ما آمدند و وقتی آنها رفتند من دلم از این گرفت که آنها رفتند درحالی‌که قصه‌شان را هم با خودشان بردند». او با اشاره به رمان «قیدار» گفته بود: «درباره این کتاب حسرت فراموش‌شدن قصه‌ای از شهرم، دغدغه‌ام بود و می‌خواستم در این کتاب به این سؤال پاسخ دهم».

امیرخانی در این جلسه نوشتن را نوعی صعود به قله می‌خواند: «هر بار که کتابم تمام می‌شود، احساس بی‌شغلی می‌کنم، چراکه وقتی می‌نویسم نویسنده هستم؛ بنابراین وقتی نمی‌نویسیم حالمان بد است. معمولا همان قسمتی که ریاضت می‌کشید، همان قسمت سختِ نوشتن است مثل کسی که در مسیرِ قله دماوند است و دقیقا بعد از آبشار یخی، سختی و مشقت بسیاری را تحمل می‌کند؛ اما باید برای رسیدن به قله، همان لحظه را تحمل کند و همان‌جا مقاومت کند».